

## بررسی تقابل سنت و مدرنیته در جامعه امروزی ایران

هانیه رستگار<sup>۱</sup>

### چکیده

ایران جامعه‌ای در حال گذار از جامعه سنتی به جامعه مدرن است، احتمالاً می‌توان به این نتیجه هم رسید که به دلیل همین در حال گذار بودن بسیار پویا و متحرک است. چالش سنت و مدرنیته در ایران همیشه وجود داشته و در تضاد و تقابل بوده‌اند از این رو مقاله حاضر که درصدد «بررسی تقابل سنت و مدرنیته در جامعه ایران» است پس از بسط فضای مفهومی موضوع مقاله، به بررسی وضعیت جامعه ایران خواهد پرداخت. مطابق با مستندات موضوعی ارائه شده در این مقاله، روش تحقیق توصیفی-تحلیلی و روش گردآوری اطلاعات، کتابخانه‌ای می‌باشد. یافته‌ها حاکی از آن است که، در مورد تقابل سنت و مدرنیته در جامعه ایران و تاثیر روند جهانی شدن بر آن می‌توان تحلیل نمود که در دوران سنتی به علت نوع انسجام که عمدتاً انسجام مکانیکی است معضلات اجتماعی و فردی کمتر مشاهده می‌شود ولی با گذار به دوران مدرنیته وارداتی که در بستر فرهنگی ایران شکل نگرفته، شاهد آسیب‌زا بودن فرایند مدرنیته بر بستر جامعه ایران هستیم.

واژگان کلیدی: مدرنیته، سنت، دین، فرهنگ، جامعه ایران

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

<sup>۱</sup> دانشجوی دکتری علوم سیاسی، دانشگاه تبریز haniehrastegar18@gmail.com

## مقدمه

در گذر از سنت به مدرنیته یک گسست معرفتی رخ می‌دهد؛ بطوریکه همه واژه‌ها معنای جدیدی پیدا می‌کنند. در این میان، دین سنتی نیز کاملاً از دین مدرن متمایز می‌شود. در دوران سنت، دین را جامع و کامل می‌دانستند تا به همه سوالات بشر پاسخ گوید، ولی دین در دوران مدرن، تنها عهده‌دار عبودیت و بندگی خالصانه است و به حوزه خصوصی رانده می‌شود. پروژه روشنفکری دینی در سال‌های اخیر معرفی و تحقق همین دین جدید بوده است. چیزی که گوهر مدرنیته را تشکیل می‌دهد، یک نوع خاصی از عقلانیت است که به آن عقلانیت انتقادی می‌گویند. البته دوران سنت هم مبتنی بر عقلانیت است، ولی عقلانیت آن دو تفاوت گوهری با یکدیگر دارد. حداکثر کاری که از عقلانیت سنتی بر می‌آید، عقل تفسیری است. فیلسوفانی که در دوران سنت بودند حداکثر با عقل خودشان جهان را تفسیر می‌کردند اما در دوران مدرن، صحبت بر سر تغییر است و این عقل «خود بنیاد» می‌خواهد در کل نظام عالم تغییر ایجاد کند. انسان سنتی به زندگی در آن دوران قانع بود و نظام عالم را عادلانه می‌دانست. اما انسان مدرن می‌خواهد هم در عالم و هم در اجتماع تغییر بدهد.

مدرنیته مجموعه‌ای است فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی که از سده پانزدهم و بهتر بگوئیم از زمان پیدایش نجوم جدید، اختراع چاپ و کشف آمریکا، تا امروز یا چند دهه پیش ادامه یافته است (احمدی، ۱۳۷۳: ۹). بسیاری از تاریخ‌نگاران و متفکران علوم اجتماعی هنگامی که از روزگار مدرن یاد می‌کنند، فاصله میان رنسانس و انقلاب فرانسه را در نظر دارند؛ اما کسانی هم هستند که آغاز صنعتی شدن جوامع اروپایی، انقلاب صنعتی، پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری و بازار آزاد را شروع دوران مدرنیته تلقی می‌کنند. بسیاری نیز رشد اندیشه علمی و خرد باوری (راسیونالیته) و شکل‌گیری قوانین مبادله کالاها و به عبارتی پیروزی خرد انسانی بر باورهای سنتی (اسطوره‌ای، دینی، اخلاقی و ...) را بعنوان آغاز مدرنیته می‌دانند (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۳)؛ اما صرف‌نظر از آغاز و حدود مدرنیته آنچه حائز اهمیت خواهد بود این است که این موضوع چه تاثیراتی بر جامعه ایران داشته است. باتوجه به مقدمه مذکور، تحقیق حاضر درصدد بررسی تقابل سنت و مدرنیته در جامعه ایران است. لذا هدف این مقاله آن است که به بررسی و آسیب‌شناسی تقابل سنت و مدرنیته در ایران و گذر این جامعه سنتی به سمت مدرنیته و علاوه بر آن تاثیرات رویکرد پست مدرنیستی بر جامعه آسیب‌زای موجود می‌باشد. لذا ما با این سوال روبرو هستیم که در تقابل سنت و مدنیته وضعیت جامعه ایران چگونه خواهد بود؟

## ۱- چهارچوب نظری

ابعاد مختلف و گوناگونی تحولات اجتماعی جوامع همگام با رشد تفکر اجتماعی مهمترین عوامل گوناگونی نظریات و رویکردها نسبت به قانونمندی تحولات اجتماعی و در واقع، رشد اجتماعی یا به عبارتی مسائل گونه‌شناسی و مدرنیته اجتماعی می‌باشند. رایمون بودون در اینباره می‌نویسد: «تلاش برای ربط دادن تحول اجتماعی فقط به یک مدل، کاری عبس و بیهوده است» (Boudon, 1981: 133).

صرف نظر از تفاوت دیدگاه‌ها و رویکردها، در هر صورت بررسی فرایند تحولات اجتماعی، متکی بر یک وضعیت یا موقعیت (وضعیت موجود در زمان تحقیق و بررسی) و همچنین یک مرحله از فرایند تحولات می‌باشد. شمار قابل توجهی از رویکردهای ادراکی نسبت به تحولات اجتماعی، ماهیت این تحولات را با وضعیت کل سیستم در قالب یک سازمان واحد در هم ادغام می‌کنند. تا اوایل قرن بیست و یکم، تعاریف کلی زیادی ارائه شده است که به تفاسیر و استدلال‌های نظری بعد از خود میدان داده‌اند. جامعه‌شناسان آمریکایی چنین تعریفی را از تحولات اجتماعی ارائه می‌دهند: "هرگونه تحول غیرقابل بازگشت در سیستم اجتماعی مورد بررسی بعنوان سیستم یکپارچه و کامل" (Hawley, 1978: 787). به نظر ما، تعریفی که توسط س. ک. کیدرونا ارائه می‌شود، بیش از تعاریف دیگر با تفسیر جهانشمول تحولات اجتماعی تطابق دارد: "تحولات

اجتماعی یکی از کلی‌ترین و وسیع‌ترین مفاهیم اجتماعی است. بسته به الگو و مدل تحقیق، تحولات اجتماعی ۴۵ به اشکال مختلف تعریف می‌شود: «گذر جامعه از یک وضعیت به وضعیت جدید؛ تغییر آرایش اجتماعی-اقتصادی؛ تغییر جدی در سازماندهی اجتماعی، نهادها و ساختار اجتماعی جامعه؛ تغییر در الگوهای ثابت رفتار اجتماعی؛ اصلاح و افزایش تنوع روش‌های اصلاح رفتار جامعه و ...» (کیدرونا، ۲۰۰۳: ۴۸۰-۴۸۳).

در این راستا اسپنسر قائل بر سه نوع تکامل است: (۱) غیرارادی و غیرآگاهانه، (۲) اختیاری و آگاهانه و (۳) فراآگاهانه. تکامل فراآگاهانه هم بعنوان توصیف فرایند تکامل جامعه و هم بعنوان تشریح قوانین اصلی که براساس آنها تکامل جریان می‌یابد، مورد بررسی قرار می‌گیرد (لاتوف ژیربرت اسپنسر، دایره‌المعارف جامع). تفکیک و تمایز به رشد همگرایی کمک می‌کند و نقش دولت کم‌رنگ‌تر می‌شود: «... ایده‌آلی که ما به سوی آن می‌رویم، جامعه‌ای است که در آن حکومت به کوچکترین حد ممکن برسد و آزادی به بزرگترین وسعت ممکن خود دست بیابد» (داویدوف، ۱۹۹۷: ۳۲۶). محوریت تئوری مورگان، یک تئوری چند مرحله‌ای می‌باشد که با بررسی مدارک و ادله قابل قبولی مطرح شده است و در آن تنها مسیر متری تکامل بشریت بیان شده است: «دوره وحشیگری، مرحله جاهلیت تا وضعیت تمدن ملل» (مورگان، ۱۹۳۳). از نظر دورکیم، تحولات اجتماعی به منزله عبور از اتحاد غیرارادی و ناآگاهانه بنیان شده بر عقب‌ماندگی و شباهت افراد و عملکردهای اجتماعی آنها به سوی اتحاد اختیاری و آگاهانه است که بر تفکیک کار و تمایزات و قشربندی اجتماعی

پایه‌گذاری شده است و به همگرایی مردم در یک جامعه واحد می‌انجامد و اصل والای اخلاقی جامعه محسوب می‌شود (دو کگیچیم، ۲۰۰۵: ۲۱۴).

جامعه‌شناس روس، الکساندر سامایلوویچ در نظریه پویایی اجتماعی- فرهنگی خود، تحولات جامعه را حرکت پویا و مداوم جامعه شکافته شده بین دو قطب (دو ایده‌آل متناقض) می‌داند (آخینیور، ۱۹۹۸: ۸۰۴)؛ قطب شورایی (مشورتی، آزادی‌خواه) و قطب خودکامه (استبدادی، تمامیت‌خواه). شکاف بین این دو قطب، هرگونه میانجیگری را غیرممکن ساخته است، اما موجب تکامل چرخه‌ای رفت و برگشتی می‌شود. در جریان هر چرخه تاریخی حرکت بین دو نقطه پایانی این چرخه (از ایده‌آل شورایی (مشورتی) تا خودکامگی (استبداد) و برعکس) محقق می‌شود. تکامل، یافتن مصالحه بین این دو قطب است، حالت مساعد و موفق آن، در زمان تکامل ملت محقق می‌شود و در زمان فجایع و سوانح با موفقیت کمتری روبروست. در نیمه دوم قرن بیستم الگوی جدید پست مدرن مدیریتی- عملکردی بسط و توسعه می‌یابد. تحولات اجتماعی در چهارچوب این الگو نه بعنوان یک فرایند طبیعی-تاریخی، بلکه بعنوان یک فرایند تاریخی که در آن، بازیگر اجتماعی نقش اصلاح کننده را ایفا می‌کند، بررسی می‌شوند.

## ۲- تاریخچه تقابل سنت و مدرنیته در ایران

۴۶

برداشت رایج در ایران آن است که سرچشمه و ستون تمدن غربی در عقلانیت است که این نوع عقلانیت به فلاسفه یونان بازمی‌گردد. حال آنکه تمدن غربی، وام‌دار ایمان و باورهای مذهبی است که ریشه در فرهنگ و تمدن بین‌النهرین دارد. دیگر آنکه عقلانیت، خیر و خوبی محض نیست. فاشیسم و مارکسیسم هم محصول همین عقلانیت است. باید قبول داشت که قلمروهایی از شناخت است که عقل بدان راهی ندارد. برداشت روشنفکران ایرانی از «سکولاریسم» غیر از برداشت غربی‌ها است. مفهوم سکولاریسم در کشورهای غربی یکسان نیست، در بسیاری از این کشورها دین و حکومت از هم جدا نیست با وجود این، حکومت دینی هم نیست. دموکراسی که تجلی سیاسی مدرنیته است، در کشورهای غربی معنا و مفهوم یکسانی ندارد. بسیاری از روشنفکران و فعالان سیاسی ایران در شناخت معنای دموکراسی سردرگم می‌باشند. اما مقوله «آزادی فردی»، «نه تنها مصادیق آن در هر کشوری، از فرهنگ آن کشور پیروی می‌کند، بلکه حتی جوهر و ذات آن نیز ثابت و یکسان و دارای تعریف دقیق مشخصی نیست». خلاصه برخورد روشنفکران ایرانی با مولفه‌های اصلی مدرنیته، تقدس‌آمیز است؛ گویی آنان با مفاهیم مقدس سر و کار دارند. تجدد یکی از ویژگی‌های عصر جدید است. ما در عصر مدرنیته زندگی می‌کنیم، از این‌رو مدرنیته روح عصر جدید است. از عمر نوسازی در جامعه ایران بیش از یک قرن می‌گذرد و از انقلاب مشروطه به این طرف رشد و شتاب گرفت. در این فاصله ایران توانسته است از تحولات و دستاوردهای علمی و فنی و اقتصادی و سیاسی و ... غرب تاثیر پذیرفته و

براساس ظرفیت و توان خویش از آن تحولات عظیم دست به گزینش زده است. تحولات غرب بطور مستقیم یا غیرمستقیم ناشی از تحولات فکری و فلسفی در غرب بعد از رنسانس است، که از آن به مدرنیته یاد می‌شود. این عنصر در تمدن غرب درون‌زا بوده است. از این‌رو توسعه مدرنیزاسیون و متعاقب آن جهانی شدن محصولات جدی مدرنیته‌اند که در جهان گسترش یافته‌اند (احمدی قاسم‌آباد سفلی، ۱۳۹۴: ۷). برخورد تمدن ایران با تمدن توسعه یافته غربی در دوره قاجار را می‌توان آغاز جدال میان سنت و مدرنیته در ایران دانست. به همین خاطر نقطه صفر دوران مدرنیته در ایران را مصادف با حکومت قاجارها می‌دانند. شرایطی چون شکست‌های غم‌انگیز ایران از روس‌ها، امضای قراردادهای ننگین گلستان و ترکمنچای، ارتباط نزدیک با غرب، اشاعه فکر نو، مسافرت دانشجویان به فرنگ و انتقال مشاهدات به هموطنان، ظهور ورود پدیده‌های فنی، فرهنگی سبب شد تا اندک اندک درب‌های ایران به روی مدرنیته گشوده شود. مدرنیته همچون دیگر سبک‌ها و مکاتب ابتدا در بستر علوم انسانی بخصوص علوم مذهبی در غرب شکل گرفت و سپس در کسوت انقلاب صنعتی و گسترش فناوری ظاهر شد جامعه سنتی ایران که در قرن نوزدهم تازه از قرون وسطا به دنیای مدرن پرتاب شده بود، در تماس خود با جوامع مدرن بطور آشکاری متوجه عقب‌ماندگی تاریخی خود در همه عرصه‌های نظامی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی شد و کوشش کرد از طریق کسانی که با این عقب‌ماندگی و دلایل آن آشنا بودند و یا تصور می‌کردند که آشنا هستند به راه‌حل مدرن برآید.

۴۷

با بررسی این موضوع اکنون می‌توان بیان داشت که جامعه ایران از زمان آغاز آشنا شدن با مدرنیته نتوانسته است با این فرایند همگام شود در این خصوص می‌توان بیان داشت که مایکل اوکشاف، فیلسوف انگلیسی درباره سنت می‌گوید: «سنت مانند زبان مادری، معیاری برای رفتار تعیین نمی‌کند، سنت مانند بادهایی در ریاست که دریانوردان می‌بایست آنها را در انتخاب مسیر حرکت خود در نظر بگیرند سنت، مانند آلات موسیقی است که با آن می‌نوازیم، نه آهنگی که باید نواخته شود (جاوید و نجاری، ۱۳۸۸: ۹۴)، ولی در ایران مدرنیته امری است بیرونی و نامانوس که در بستر پتانسیل‌های فرهنگی رشد نکرده و به همین دلیل تاکنون در اقلیت‌های قومی و مذهبی درونی نشده و در همین رابطه یکطرفه که بین سنت و مدرنیته جهت استحاله سنت صورت می‌گیرد شاهد آسیب‌های فراوانی هستیم که به جامعه تحمیل شده است و جامعه را دچار دوگانگی و قطبی شدن سوق داده است، حال در این روند گذار، مسئله مضاعف، رویکرد سومی است که با نفی فرا روایت‌ها و رد جوهر‌گرایی، نه تنها در ذهن روشنفکر اجتماعی رخنه کرده بلکه بطور ناآگاهانه، ناخواسته و رسوبی افکار جوانان را از ارزش‌های پذیرفته شده جامعه دور و در همین راستا می‌رود که خانواده متوسط شهری را دچار افکار پوچ‌گرایانه و جامعه را دچار نوعی آنومی کند چرا که در جامعه ایران دو نوع

عاملیت سنت‌گرا و ساختارشکن توامان بر علیه ساختار موجود کنش متناقضی را بروز می‌دهند. که به قطبی شدن جامعه انجامیده است.

لذا درخصوص تحلیل این شرایط می‌توان گفت که جامعه سنتی ایران در راستای فرایند شهرنشینی، تبادل فرهنگی با کشورهای مدرن که با تغییرات شتاب زده بدون بسترسازی لازم همراه بوده است، جامعه را به دو قطب سنت‌گرا و نوگرا تقسیم کرده است. که اپیستمه سنتی خواهان حفظ ارزش‌های سنتی و قطب دیگر، اعضای جدید جامعه و یا جوانان هستند که خواهان آزادی از قید و بند جامعه پدرسالار و سنتی می‌باشند که در واقع نوعی گسست از فرهنگ و به نوعی پولاریزه شدن جامعه در این مرحله رخ می‌دهد که در واقع مناسبات و مجموعه روابطی که بایستی در یک عصر خاص وحدبخش کنش‌های گفتمانی باشد (اپیستمه) بطور مشخص در جامعه وجود ندارد به عبارتی تقابل همبستگی مکانیکی و ارگانیکی را شاهدیم که، اقتدار خاندانی و پاتریمونالی محاط بر عقلانیت مدرن و شرایط جدید جامعه قرار گرفته است و در همین راستا ساختار جامعه متناسب با ضرورت‌های اجتماعی- تاریخی نسل جدید شکل گرفت، ولی علیرغم شرایط بوجود آمده، نسل سنتی هنوز هم خود را سازگار با شرایط ساختاری جدید نکرده است. به دیگر سخن هرچند ساختار خانواده پدرسالار طی روند مدرنیته تضعیف شده و در همین راستا قدرت مرد در خانواده که نقش همسر و پدر را به‌عهده دارد در مورد همسر با حقوق اجتماعی تقریباً برابر و درخصوص فرزند بالغ، به جنبه مشورتی تقلیل داده شده است، ولی باورهای پاتریمونالی و اقتدارگرا، ساختار موجود را نادیده گرفته و همچون گذشته نظامی دستوری را در استمرار روند سنتی بر خانواده مستولی می‌کند و اگر زن و دختر امروزی که متعلق به اجتماعات سنتی است، بخواهد متناسب با حقی که جامعه به او اعطا کرده گام بردارد و خارج از هنجارهای سنتی کنش کند، در خانواده مورد خشم، طرد و یا نابودی قرار می‌گیرد و در این تضاد گفتمانی، شاهد معضلات اجتماعی فراوانی هستیم که متأثر از گریز شتابان به سمت مدرنیته است که جزماندیشی عاملیت سنت‌گرا را بعنوان واکنشی احساسی در پی دارد که در فرایند بوجود آمده زنان و دختران بیشترین قربانیان اندیشه‌های بنیادگرایی و افکار قالبی می‌باشند.

در آستانه قرن ۱۹، هنگامی که کشورهای اروپایی در تب و تاب تحولات ناشی از انقلاب صنعتی و تصرف مستعمرات و گسترش اقتصاد سرمایه‌داری خود بودند، جامعه ایران همچنان دستخوش کشمکش و تخاصم ایالات و عشایر و تبعات اینگونه درگیری‌ها بود؛ اما به رغم این کشمکش‌ها، ساختار اصلی نظام اجتماعی قدیم همچنان تداوم می‌یافت. در این دوران اقتصاد معیشتی شیوه مسلط زندگی اقتصادی و اجتماعی ایران را تشکیل می‌داد (سیف‌الهی، ۱۳۸۱: ۱۱۸). جامعه را به دلیل توزیع مستمر زمین میان سرداران نظامی و دربار، فقدان طبقه روستایی و خصوصیات شیوه تولید کشاورزی و نظام مالکیت زمین و بهره‌برداری از زمین‌های کشاورزی بسیار عقب مانده و موقعیت دهقانان بعنوان عنصر اصلی در نوسازی کشاورزی و نظام بهره‌برداری

از اراضی کشاورزی، بسیار نامطلوب بود. از لحاظ قشریندی اجتماعی، فقدان طبقه اشراف قدرتمند زمین‌دار موروثی مطرح بود و در اثر ضعف جنبش دهقانی و یکپارچه نبودن طبقات در میان اشراف و دهقانان، و سلطه بلامنزاع شاه در معادلات قدرت سیاسی، جامعه روستایی در رکود به سر می‌برد و تحت تاثیر این موارد، پیدایی کشاورزی تجاری همواره به تعویق می‌افتاد (قلفی، ۱۳۷۹: ۳۱).

جامعه شهری نیز از بعد اجتماعی-اقتصادی در وضعیت خوبی نبود. سیطره دولت بر اقتصاد شهری و شهرها، تولیدات روستایی و ویرانی مکرر شهرها در اثر انتقال قدرت بین ایل‌های مختلف، باعث رکود اقتصادی شهرها شده بود. ناپیوستگی در اقتصاد شهری و دوره‌های رونق و کساد، تداخل اقتصاد شهر و روستا و سیطره حکومت استبدادی، همواره مانعی بر سر راه توسعه تدریجی و تکامل روش‌های تولید شهری بود. قدرت مطلقه حکومت در شهرها باعث شده بود تا همواره بخش عمده‌ای از درآمد گروه‌های شهری به دستگاه حکومتی اختصاص یابد و صرف هزینه‌های گزاف دربار و جنگ‌های داخلی شود. در چنین وضعیتی نه امکان رشد طبقه متوسط شهری دارای حقوق سیاسی-اقتصادی وجود داشت و نه امکانی برای انباشت سرمایه تجاری (اشرف، ۱۳۵۹: ۲۳-۲۵).

بطور کلی، ایران جامعه‌ای به نسبت راکد و بی‌تغییر به شمار می‌رفت و تسلط نظام ایلپاتی بعنوان سنتی کهن در ساخت سیاسی ایران، سبب دسترسی نداشتن گروه‌های جدید اجتماعی به قدرت و ادامه نظام‌های ۴۹ اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سنتی بود. سازمان اجتماعی و ساخت قدرت در بعضی گروه‌های ایلی، آنها را طی قرون اخیر یک‌تاز عرصه رقابت برای بدست آوردن قدرت سیاسی کرده بود و مانع رشد گروه‌های دیگر می‌شد. در یک تحلیل جامع زیباکلام وضعیت جمعیتی ایران عصر قاجار را بررسی می‌کند که به خوبی بافت اجتماعی و شهری جامعه ایران عصر قاجار را به ما نشان می‌دهد. ایران در آستانه قرن نوزدهم دارای ۵ الی ۶ میلیون نفر جمعیت می‌بود. بین نصف تا بزرگ و کوچک در مناطق شمال، غرب و جنوب غربی ایران پراکنده بودند. مابقی جمعیت ایران نیز در شهرها و روستاها سکونت داشتند.

از جمعیت اسکان یافته، در حدود ۲۰ درصد شهرنشین و هشتاد درصد مابقی در ۲۰ هزار روستا پراکنده بودند. اگر از چند شهر بزرگ صرف نظر نماییم (اصفهان، تبریز، شیراز، کرمان و قزوین) مابقی جمعیت شهرنشین در شهرهایی زندگی می‌کردند که چیزی بیش از یک روستای بزرگ نبودند. ما درخصوص بزرگی روستاهای ایران در ابتدای قرن نوزدهم اطلاعات چندانی نداریم. اما با اطلاعاتی که محققین از اواخر این قرن به دست آورده‌اند، میانگین جمعیت و روستاهای ایران کمتر از ۴۰۰ نفر می‌بوده است. محتاطانه‌ترین حدس که می‌توان زد آن است که میانگین جمعیت روستاهای ایران در ابتدای قرن نمی‌توانسته تفاوت زیادی با این

آمار داشته باشد. بنابراین می‌توان گفت که هشتاد درصد جمعیت اسکان یافته ایران، در ابتدای قرن نوزدهم در بیست هزار روستا پراکنده بودند که متوسط آن را حدود ۴۰۰ نفر می‌پوشاند. اگر جمعیت ایران را در ابتدای قرن نوزدهم ۶ میلیون نفر بدانیم و صرفاً یک سوم آن را صحرانشین در نظر بگیریم، در آن صورت حداقل ۲ میلیون نفر از جمعیت ایران در آن مقطع صحرانشین بوده‌اند، یعنی در ابتدایی‌ترین شرایط تمدنی به سر می‌بردند. از ۴ میلیون نفر جمعیت اسکان یافته، بیست درصد یعنی هشتاد هزار نفر در شهرها زندگی می‌کردند و هشتاد درصد مابقی، یعنی در حدود ۳ میلیون نفر باقی مانده در بیست هزار روستا پراکنده بودند. اولین و مهمترین نتیجه‌گیری که از اقتصاد ایران در آن مقطع می‌توان به دست آورد آن است که اساس و ستون فقرات آن متکی به کشاورزی و دامداری یا اقتصاد بانی بود. ثانیاً، مراکز تولیدی آن (در قالب بیست هزار روستای پراکنده و کم جمعیت) از یکدیگر به دور بوده و در مجموع در حالت خودکفا و بدون ارتباط با یکدیگر به سر می‌بردند. فی‌الواقع هر دو این استنتاجات درست هستند (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۱۴۴-۱۴۰).

یعنی به تعبیر امروزه، ۸۰ درصد تولید ناخالص ملی (GNP) ایران را کشاورزی تشکیل می‌داده و ۲۰ درصد مابقی از ناحیه صنعت، معدن و اقتصاد ایران را در این مقطع می‌توان به درستی یک «اقتصاد معیشتی» یا «بخور و نمیر» تعریف نمود. اگر روستا را یک واحد اقتصادی در نظر بگیریم، این واحد کاملاً خودکفا بود. این خودکفایی ناشی از امکانات محدود و ضعیف تولیدی روستاها بود. کمبود زمین و آب دست به دست یکدیگر داده و خودکفایی را بگونه‌ای اجتناب‌ناپذیر بر اقتصاد ایران تحمیل می‌کردند. اگر آمار و ارقام قرن بیستم را ملاک بگیریم، از مجموعه ۱/۶۴۸/۱۹۵ کیلومترمربع خاک ایران (بدون احتساب مناطقی که در نیمه اول قرن نوزدهم از ایران جدا شدند) فقط ۵ درصد آن به زیر کشت می‌رود. برخی منابع، وسعت زمین زیرکشت راحتی از این رقم نیز کمتر دانسته و رقم ۳/۷ درصد از ذکر کرده‌اند. به استناد این آمار می‌توان نتیجه گرفت که زمین قابل بهره‌برداری در اوائل قرن نوزدهم نمی‌توانسته بیش از ۵ درصد کل خاک ایران بوده باشد (همان منبع). وی در ادامه شرایط اجتماعی جامعه ایران عصر قاجار را اینگونه توصیف می‌کند. سواد به معنای خواندن و نوشتن را یک شاخص اجتماعی در نظر بگیریم، شمار باسوادان صرفاً محدود به کمتر از ۵ درصد جمعیت شهرنشین می‌شد. اصولاً خواندن و نوشتن در سطح کل جامعه به سه قشر دربار، روحانیون و تجار منحصر می‌گردید.

این بدان معنا نبود که تمامی آحاد این اقشار بالاخص دربار و تجار باسواد بودند بلکه مراد آن است که سوادآموزی به صورت یک پدیده اجتماعی صرفاً این سه قشر محدود می‌شد. در میان اقشار شهرنشین جامعه سواد داشتن بیشتر یک استثنا بود تا قاعده در شروع قرن نوزدهم هیچ مدرسه جدیدی در ایران وجود نداشت و در پایان آن صرفاً بیست مدرسه جدید احداث شده بود به علاوه یک دبیرستان. وقتی وضع سواد و



خواندن و نوشتن اینگونه باشد، تکلیف سطوح بالاتر علم و دانش را می‌توان حدس زد. هیچیک از دانش‌های جدید، فیزیک، شیمی، بیولوژی، علوم سیاسی، اقتصاد، پزشکی در ایران قرن نوزدهم شناخته شده نبود. در اواسط این قرن بود که با تأسیس مدرسه دارالفنون توسط مرحوم امیرکبیر ایرانیان برای نخستین بار با علوم جدید آشنا شدند (به استثناء محصلینی که در زمان قائم مقام و عباس میرزا به فرنگ اعزام شده بودند). اما با قتل امیر تلاش‌های وی در این زمان بسیار کند شد. نه روزنامه، نه مجله، نه کتاب، نه مسافرت و نه هیچ وسیله دیگر اطلاع‌رسانی وجود نداشت. آگاهی ایرانیان حتی نخبگان سیاسی و اجتماعی جامعه از جهان بیرون از ایران در حد صفر بود. تغییر و تحولات تاریخی مغرب زمین در طی چند قرن از رنسانس به این سو، حتی به گوش ایرانیان نیز نرسیده بود. رنسانس، کشف قاره آمریکا، دور زدن قاره آفریقا و کشف سرزمین‌های جدید، انقلاب علمی، انقلاب صنعتی و انقلاب کبیر فرانسه برای ایرانیان از اساس و بنیان ناشناس مانده بود. بی‌خبری ایرانیان از دنیای که در آن می‌زیستند آنچنان عمیق و گسترده بود که فتحعلی شاه پادشاه ایران در نخستین دهه قرن نوزدهم گمان می‌کرد که راه رسیدن به یک دنیا (قاره جدید) از طریق کندن زمین و حفر چاه می‌باشد (همان، ۱۴۶). این موضوعات نمای کلی از وضعیت جامعه ایران را نشان می‌دهد با بررسی این وضعیت اکنون می‌توان گفت که امروز، کسانی که در مورد سیر مدرنیته در ایران معاصر با توجه به شرایط جامعه می‌نویسند، در مورد تقسیم تاریخچه روشنفکری ایرانی به چهار دوره متمایز به توافقی نسبی دست یافته‌اند.

این چهار دوره عبارتند از: نخست؛ دوره پیدایش، که نقطه شروع‌اش را می‌توان اصلاحات عباس میرزا در تبریز، اعزام نخستین دانشجویان به فرنگ در زمان محمدشاه (۱۲۲۴ خورشیدی)، تأسیس دارالفنون به دست امیرکبیر (۱۲۳۰ خورشیدی)، یا تأسیس فراموشخانه به دست میرزا ملکم خان (۱۲۳۷ خورشیدی) دانست. نیرویی که شتاب اولیه لازم برای آغاز این عصر را فراهم آورد، با نابسامانی‌های داخلی ناشی از قحطی و وبا بود، که با ناکامی‌های خارجی - شکست ایران از روسیه و از دست رفتن آسیای میانه و قفقاز و اعلام استقلال افغانستان - ترکیب شده بود و برای نخستین بار ایرانیان را در قالبی مدرن نسبت به نقاط ضعف کشورشان و فرهنگ‌شان حساس کرد. نخستین وام‌گیری‌های فرهنگی ایرانیان از مدرنیته غربی، دنباله بازانديشي در این نقاط ضعف، و ارزیابی مجدد عناصر فرهنگی رایج در جامعه ایرانی بود (وکیلی، ۱۳۸۵: ۱۰-۲۰). در این دوران، که به درستی با نام مشهورترین جنبش اجتماعی‌اش، عصر مشروطه خوانده می‌شود، اکثر روشنفکران از میان طبقه اشراف و دیوانیان قاجاری برمی‌خاستند، با نگاهی ستایشگر و گاه شیفته به دستاوردهای علمی و فنی غرب می‌نگریستند، و به وام‌گیری از نهادهای اجتماعی و سیاسی غرب، و وارد کردن علم غربی به ایران - به ویژه تا آنجا که به فنون نظامی مربوط می‌شد - همت گماشتند. انقلاب کبیر فرانسه برای این اندیشمندان

حادثه‌های دوران‌ساز محسوب می‌شد و مفاهیمی مانند قانون، حقوق بشر، آزادی، جمهوری، و ترقی در نوشتارهایشان زیاد تکرار می‌شد. به تعبیری، روشنفکری ایرانی در عصر مشروطه شاخه‌ای بومی از جنبش روشنگری بود که به شعارهای جهانی این جنبش باور داشت و در عین حال در ملی‌گرایی کهن ایرانی ریشه داشت و دگرگون ساختن و ترقی جامعه ایرانی را همچون آرمانی محلی پذیرفته بود.

نخستین نشانه‌های تمایز و تعارض در میان دو مفهوم سنتی و مدرن در این هنگام پدیدار شد و نخبگان فکری این دوران واژه متجدد، نو و مترقی را برای توصیف عناصر فرهنگی غربی بکار گرفتند، تا آن را از عناصر سنتی‌ای که با استبداد، خرافات و عقب ماندگی مترادف شده بود، تفکیک نمایند. عصر مشروطه، مقطعی تاریخی است که می‌تواند همچون خزانه‌ای از داده‌های مهم و جالب برای پژوهشگران جدی عمل کند. این جریان یکی از نخستین اشکال وام‌گیری و بومی‌سازی مدرنیته در کشورهای غیرغربی بود، که به تدوین و تصویب نخستین قانون مشروطه مدرن در آسیا انجامید. این عصر، سرآغاز یکی از پیچیده‌ترین الگوهای اندرکنش عناصر فرهنگی مدرن جهانی با منش‌های سنتی و سرزمین‌مدارانه بود. الگویی که به تعارض، ترکیب، تداخل، تحریف، تقویت و تضعیف متقابل حوزه‌های مختلف این دو پیکره رقیب انجامید، و پویایی‌اش هنوز نیز ادامه دارد. عصر مشروطه - با شیفتگی‌اش نسبت به تمدن غربی و تلاش سرسختانه‌اش برای درونی کردن عناصر این تمدن و بازسازی هویت ملی ایرانی - در سراسر دوران پهلوی اول ادامه یافت. یعنی در دوره‌ای تقریباً بیست ساله که آرمان‌های سیاسی مشروطه به بهانه ضرورت تمرکز قدرت در دولتی مطلقه سرکوب شد، و در مقابل برنامه‌های قدیمی مشروطه‌خواهان برای مدرن کردن جامعه ایرانی با شتابی خیره‌کننده تعقیب و اجرا شد. بنابراین زمینه اجتماعی - فلسفی جریان مدرنیته در جامعه ایران در تقابل با رویکردهای معنایی متضاد تحت سلطه موقعیت قومی خواه و پیرامونش زمینه ذهنی پذیرش غرب‌گرایی عمومی را بعنوان مرحله اجتناب‌ناپذیر توسعه جامعه به وجود می‌آید. رویکرد سنت ملی که در آن تاکید بر ارزش‌های سنتی حکم فرماست و جریان چپ‌گرا که در آن از ابزارهای رادیکال استفاده می‌شود و برای توجیه فلسفی آن از رومانیزم بعنوان مشکل موازی برای تحکیم اقدامات انقلابی استفاده می‌شود، به وجود می‌آیند (آخینیور، ۱۹۹۸: ۸۰۴).

با وجود تمام مدل‌های توصیف مدرنیته بعنوان یک اصطلاح، محتوای اصلی مدرنیته برای جمهوری اسلامی ایران مانند دیگر کشورهای شرقی، رسیدن به پایه‌های آن و از بین بردن فاصله‌ها در سطح توسعه با کشورهای غربی است. این موضوع بیش از هر چیز با استفاده از تجربه آنها قابل اجرا است. مدل‌های توسعه پیشرفته برای کشورهای مختلف می‌تواند تا حد زیادی با یکدیگر تفاوت داشته باشد. اما با این حال همه آنها بر تمایل کلی پیشرفت اقتصادی و سیاسی تکیه دارند که همان ویژگی‌های جهانی شدن است که فعلاً از سوی کشورهای غرب دیکته می‌شود. جریان مدرنیته در ایران در قرن بیستم پیش زمینه و جایگاه محکم ذهنی

مخصوص به خود را در خاطره مردم دارد. با این حال در ابتدا بعنوان فرایندی در نظر گرفته می‌شود که به بهترین شکل ممکن ویژگی‌های غرب‌گرایی را به تصویر می‌کشید و حتی آنها را به شکل اجباری مطرح می‌کرد. در سال‌های ۱۹۰۶-۱۹۰۷ ایران اولین قانون اساسی را تصویب کرد و اولین قوانین پارلمانی (مجلس) شروع شد.

این قوانین با تکیه بر هنجارهای حقوقی غربی و به شکل نظام‌های حزبی بودند یعنی مدرنیته خط مقدم نوسازی سیاسی و حقوقی بود. در اوایل قرن نوزدهم وضعیت نیمه مستعمره متوقف شد و گام اول در راه صنعتی شدن پیموده شد و زیرساخت‌های مدرنیته (در درجه اول نظامی) با استفاده از تجربیات غرب به وجود آمد (اما به سمت انقراض و خود باختگی خارجی در نیامد، اتفاقی که در سلسله قاجار افتاد). عملکرد نفتی شرکت نفت انگلیس در درجه اول برای نوسازی ارتش بکار گرفته شد به همین دلیل انواع مختلف سیستم‌های مالیاتی با الگوبرداری از نمونه‌های اروپایی در کشور مورد آزمایش قرار گرفت (مانند کشورهای ترکیه و افغانستان). الگوی مدرنیته سیاسی در آن دوران برای جمهوری اسلامی، کشور ترکیه بود. آتاتورک از خلافت و جمهوری الگوبرداری کرد و قوانین سکولار را تصویب کرد. او سیستم آموزشی سکولار را وارد کرد و مالکیت و حقوق روحانیت را بسیار محدود کرد. رضاخان هم در دوره اول حکومت خود امکانات از میان برداشتن روحانیت و به وجود آوردن سمت ریاست جمهوری را مورد بررسی قرار داد اما خود روحانیت شیعه ۵۳ از رضاخان خواسته که شاه بشود و پس از آن او اصلاحات سکولار را انجام داد. جریان مدرنیته کاملاً با رژیم شخصی دیکتاتوری رضا شاه در ارتباط بود. مدرنیته به شکل تسریع غرب‌گرایی در چارچوب اصلاحات انقلاب سفید در سال‌های دهه شصت و هفتاد توسط محمد پهلوی انجام شد. تا پیش از اصلاحات انقلاب سفید از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۰ سرانه تولید ناخالص داخلی در ایران از ۸۵ دلار به دو هزار دلار رسید. صادرات نفت پایه‌های مالی کشور بودند. اصلاحات ارضی رادیکال زمین‌داری گسترده نیمه فئودالی و اجازه مزارع را از بین برد. صنعت با تکنولوژی جدید "کلیه در دست" به وجود آمد. در سال ۱۹۵۵ مجلس قانون "جذب و حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی" را تصویب کرد مصونیت سرمایه‌گذاری را تضمین می‌کرد. در سال ۱۹۵۸ قانون لغو محدودیت‌های بانک‌های خارجی در ایران تصویب شد. تمام این اقدامات جریان شکل‌گیری بانکی نوین را تسریع کرد و باعث جذب سرمایه خارجی شد. مدرنیته در بطن زندگی اقتصادی مردم نفوذ کرد. نرخ رشد سالانه تولید ناخالص داخلی در سال‌های ۶۱/۱۹۶۰ تا ۶۷/۱۹۶۶، ۶/۷ درصد شد. و در سال‌های ۶۸/۱۹۶۷ تا ۷۷/۱۹۷۶ به ۱۰/۸ درصد نیز رسید و سطح جدیدی برای گسترش امکانات دستیابی به جدیدترین تکنولوژی شرکت‌های آن زمان دنیا به وجود آمد (<http://farsiiran.narod.ru>).

شاه مدلی را کاملاً متفاوت از سرمایه‌داری و اتحاد جماهیر شوروی به وجود آورد و آن را با صدای بلند اعلام کرد. بدین ترتیب مدرنیته اول از همه در بخش دولتی رسوخ کرد و وارد دایره کوچک تجار که در ارتباط تنگاتنگ با دولت بودند، شد. به همین دلیل فساد در بازار به وجود آمد. سرعت رشد تولید ناخالص داخلی در سال‌های ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ آهسته‌تر شد، تورم رشد پیدا کرد و همین عوامل باعث ایجاد نارضایتی در مردم شد. رژیم شاهنشاهی پویایی اقتصادی و در پی آن مقبولیت اجتماعی خود را از دست داد و منجر به سقوط شاه در ۱۱ فوریه سال ۱۹۷۹ شد.

علاوه بر این با سقوط رژیم شاهنشاهی مدرنیته کامل نشده باقی ماند و در انتظار استقرار شکل جدیدی است. انتظاری که تا امروز ادامه داشته است. انقلاب اسلامی ایران نقطه اوج احیای اسلامی شد، که انعکاس دهنده جستجوی مدل جدید توسعه در دنیای اسلام است. تجربه ایرانی جستجوی مدل مدرنیته تنها از نقطه نظر ارتباط آن با استفاده از ویژگی‌های مختلف اقتصادی (مرکانتلیسم، اقتصاد کینزی، نئولیبرالیسم و غیره) جالب توجه نیست بلکه نکته مهم از لحاظ ارتباط متقابل آن با استفاده از اصول اسلامی اجتماعی- اقتصادی و سیاسی و الهام از تئوری‌ها و مدل‌های توسعه غربی است " (همان).

آ. ام. رشتی‌اک با تجزیه و تحلیل فرایند مدرنیته در کشورهای اسلامی، مدرنیته را در کشور اسلامی ایران بعنوان مرحله‌ای از غرب‌گرایی معرفی می‌کند (در سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۹) و دلایل نتایج منفی آن را در موارد زیر برمی‌شمرد: "در شرایط اجباری مدرنیته، ارزش‌های فرایند تغییر دهنده برای اکثریت مردم مشخص نیست و درک و پذیرش تغییر در آنها وجود ندارد. صنعتی شدن باعث رشد بی‌سابقه جمعیت شهری شده است که در طول چند سال مراکز کشور را مملو از توده‌های عظیم مردم کرده است. تاکتیک منتخب کار با اپوزیسیون نیز این امر را کاهش نداده است و اثرات منفی آن را بیشتر کرده است. حتی تصمیمات نامتناوب نیز باعث ایجاد چندحزبی شد (در سال ۱۹۷۵) که راه‌های قانونی گفتگو در مدیریت عمومی را از بین می‌برد. جامعه تا حد کافی چهره دشمن را دیده است و مقامات فاسد را که به ثروت می‌رسیدند در حالیکه مردم تنها به فکر گذراندن مشکلات شخصی خود بودند، به خوبی می‌شناسند" (ریش‌تینیاک، ۲۰۱۱: ۱۵). ما با این نویسنده در این مورد اتفاق نظر داریم که به سختی می‌توان نقش روند شکل‌گیری هویت مدنی را ارزش‌گذاری کرد: «ایجاد یک مدرنیته برپایه تجربه نسبتاً موفق ترکیه ضرورت تفکیک شرایط زیر را به وجود می‌آورد. که تغییرات را ممکن می‌سازد مهم‌ترین نکته اینکه توسعه هویت ملی و ایجاد مراحل بعدی یعنی دانش مدنی به آن بستگی دارد. این نکته به وجود آورنده پایه‌های پیشرفت اجتماعی و ظهور ایده "قرن طلایی" و اهداف مقدس گذشته است. شایان ذکر است که فعالیت‌های تغییر واقعی جامعه باید مصمم و قطعی باشند، باید بطور قابل ملاحظه‌ای فکر شده و با برنامه باشند با تکیه بر قشر عظیم مردمی که حمایت‌کننده مدرنیته هستند باشد." (همان).

رمانیزم که در همه انقلاب‌های ایران وجود داشته است رفع نشده است. رضاشاه در طول دوره حکومت خود (۱۹۲۱-۱۹۴۱) با تمام نیرو و شجاعت خود از برنامه‌های توسعه استفاده کرد که از برنامه‌های آتاتورک در ترکیه وام گرفته شده بودند. بازسازی ارتش و بروکراسی، ایجاد دولت نیرومند مرکزی، از جمله اصلاحات سودمند و مثبت رضا شاه بودند. اما رضا شاه از اقدامات انقلابی انقلاب مشروطه روی برگرداند. (۱۹۰۵-۱۹۰۹) و بدون توجه به آنها و درخواست آنها در مورد آزادی و دموکراسی، اصلاحات خود را انجام می‌داد. انقلاب مشروطه ایران بر پایه آزادی مدنی، برابری و کثرت‌گرایی فرهنگی شکل گرفت و مدرنیته تمایل تاریخی ملت ایران محسوب می‌شد. سلسله پهلوی در مقابل مردم قرار گرفتند و با خواسته‌های انقلاب مشروطه مخالفت کردند و مدرنیته‌ای که برای غرور و استقلال ایران ضروری پنداشته می‌شد را برای شکوفایی و استقلال ایران کافی دانستند.

حکومت پهلوی اصلاحات بسیاری را انجام دادند اما شرایط ذکر شده در راستای تحکیم جامعه مدنی و پیشرفت سیستم خوبی را پذیرفتند و بدین ترتیب انتقال ایده مدرنیته از نخبگان به توده مردم در ایران همیشه در گرو وضعیت پیچیده مبلغین که نقش آنها را روشن فکران و روحانیون ایفا می‌کردند بوده است زیرا دقیقاً به توانایی آنها بستگی دارد که چطور نظریه‌های نیازهای عمومی در مدرنیته و فرایند بومی‌سازی مدرنیته به حفظ سیستم ارزش‌های سنتی برسد و نه تنها موفقیت ورود جامعه به فرایند مدرنیته کشور بلکه امکانات بالقوه بومی‌سازی نظام ارزش‌های ملی در روند کلی پدیده جهانی شدن دنیا نیز به عملکرد آنها بستگی دارد. نه روشنفکران و نه روحانیون در دورانی که در اپوزیسیون بودند نتوانستند ایده‌های جدید را به جامعه انتقال دهند زیرا خاستگاه به وجود آمدن این ایده‌ها و تفکرات به یک فرهنگ و سنت دیگر مربوط می‌شود؛ اما در دورانی که آنها در راس قدرت قرار گرفتند نیز معیارهای اقتصادی و سیاسی، ضرورت تولید دوباره و دوباره روند مدرنیته را به آنها دیکته می‌کرد.

### نتیجه‌گیری

مدرنیته مجموعه‌ای است فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فلسفی که از سده پانزدهم و بهتر بگوئیم از زمان پیدایش نجوم جدید، اختراع چاپ و کشف آمریکا، تا امروز یا چند دهه پیش ادامه یافته است. بسیاری از تاریخ‌نگاران و متفکران علوم اجتماعی هنگامی که از روزگار مدرن یاد می‌کنند، فاصله میان رنسانس و انقلاب فرانسه را در نظر دارند؛ اما کسانی هم هستند که آغاز صنعتی شدن جوامع اروپایی، انقلاب صنعتی، پیدایش وجه تولید سرمایه‌داری و بازار آزاد را شروع دوران مدرنیته تلقی می‌کنند. همان‌گونه که متن حاضر نیز نشان داد تحقیق حاضر درصدد بررسی تقابل سنت و مدرنیته در جامعه ایران است. برطبق این نظریه در

قالب تحلیل تقابل سنت و مدرنیته می‌توان بیان داشت که، **اولا**، ارجاع به سنت نزد متفکران پست مدرن منبعث از کثرت‌گرایی و نقد مطلق‌انگاری و یکجانبه‌نگری نگرش مدرن است در حالیکه سنت نزد سنت‌گرایان تنها راه نجات و بازگشت از انحرافی است که توسط نگرش مدرن در تاریخ بشریت اتفاق افتاده است این وضعیت در جامع ایران سبب شکل‌گیری حالت انومی شده است بگونه‌ای که جامعه در مسیر مدرن شدن حرکت می‌کند و سنت بعنوان مانع در این مسیر مقاومت می‌کند از این‌رو نوعی تضاد، تقابل، دوگانگی، بحران هویت شکل خواهد گرفت. **ثانیا**، گذار گسسته از سنت و رویگردانی ناخواسته و یا نادانسته از پتانسیل‌های فرهنگی، جامعه را به دو قطب نوگرا و سنت‌گرا تقسیم کرده که پیامدهای پولاریزه شدن جامعه، آسیب‌زا بودن آن را استمرار بخشیده و از طرفی نشر آرام و خزنده رویکرد پست مدرنیستی در جامعه آسیب‌زای یاد شده، شرایط خاصی را در جامعه ایران حکم‌فرما کرده است. **ثالثا**، از طرفی گذار جامعه امروز ما به سوی مدرنیته و تغییرات ساختاری بدون فهم انگاره‌های فکری عاملیت سنتی و یا به‌عبارتی دیگر عدم همسازی بخشی از جامعه ایران با فرایند مدرنیزاسیون که آسیب‌های فراوانی را بوجود آورده، و از سوی دیگر شاهد اشاعه افکاری پست مدرنیستی و به‌عبارتی تئوری نفی فراویات‌ها هستیم که ذهن جوان ایرانی را بین سه رویکرد، سنت‌گرایی، مدرنیسم که در نیمه راه تجدد به سر می‌برد و رویکرد اخیر پسامدرنیستی گرفتار کرده و نوعی افکار التقاطی و سیال غیرقابل اتکاء را در ذهن جوانان بوجود آورده و جامعه را در نوعی بی‌هنجاری و در همین راستا بخش بزرگی از طبقه متوسط شهری را دچار بحران هویت کرده است.

## فهرست منابع

فارسی:

- ۱- آخینیور، آ. اس. (۱۹۹۸)، روسیه: نقد تجربه تاریخی: (حرکت اجتماعی و فرهنگی روسیه)، ج ۱، از گذشته تا آینده، نووا سیبیرسک: سیبیرسکی خرو نوگراف.
  - ۲- احمدی قاسم‌آبادسغلی، یوسف (۱۳۹۴)، «بررسی مشکلات فرایند مدرنیزاسیون در ایران معاصر و اثرات آن بر جهانی شدن»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، س ۱۱، ش ۳۰.
  - ۳- احمدی، بابک (۱۳۷۳)، مدرنیته و اندیشه انتقادی، تهران: نشر مرکز.
  - ۴- ا. دوکگیم، ا. (۲۰۰۵)، جامعه‌شناسی، موضوع، روش و اهمیت آن، مسکو: مگستر.
  - ۵- اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران، ج ۱، تهران: انتشارات زمینه.
  - ۶- ان. لاتوف ژیربرت اسنپسر، دائره‌المعارف جامع:
- URL: [http://www.krugosvet.ru/enc/gumanitarnye\\_nauki/filosofiya/SPENSER\\_GERBERT.htm](http://www.krugosvet.ru/enc/gumanitarnye_nauki/filosofiya/SPENSER_GERBERT.htm)
- ۷- ای. ان. گروموف، آ. یو. متسکوویچ، و آ. سیمینوف (۲۰۰۶)، تئوری غربی جامعه‌شناسی، مسکو: مگستر.
  - ۸- جاوید، علیرضا و نجاری، محمد (۱۳۸۸)، نقد ساختار اندیشه، تهران: انتشارات آشیان.

- ۹- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، گذار از مدرنیته؟ نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، تهران: انتشارات آگاه.
- ۱۰- داویدوف، یو. ان (۱۹۹۷)، مدرنیته، ج ۲، مسکو: مگیستر.
- ۱۱- ریشتینیاک، آ. ام (۲۰۱۱)، «مدرنیته سیاسی در جوامع اسلامی»، پایان نامه دکتری علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی.
- ۱۲- زیباکلام، صادق (۱۳۸۰)، «بازنگری اقتصاد، سیاست و جامعه ایران در آستانه قرن نوزدهم»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۵۲.
- ۱۳- سیفالهی، سیفاله (۱۳۸۱)، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، ج ۱، تهران: جامعه پژوهان سینا.
- ۱۴- قلفی، محمد وحید (۱۳۷۹)، مجلس و نوسازی در ایران (۱۳۱۱-۱۳۰۲)، تهران: نشر نی.
- ۱۵- کیدرونا، اس.گ (۲۰۰۳)، «تغییرات اجتماعی»، دایره‌المعارف علوم اجتماعی، ج ۲، URL: [http://www.kirdina.ru/index.php?option=com\\_content&view=article&id=232](http://www.kirdina.ru/index.php?option=com_content&view=article&id=232)
- ۱۶- مورگان، ال. گ (۱۹۳۳)، جامعه روستایی یا پژوهشی پیشرفت طولی بشر از جاهلیت با عبور از مرحله تمدن وحشی‌گری، تهران: انتشارات یزدان.
- ۱۷- وکیلی، شروین (۱۳۸۵)، «سنت و مدرنیته در سه رنگ»، ویژه‌نامه مفید، ش ۵.

- 18- Boudon, Raymond (1981). The Logic of Social Action. London: Routledge.
- 19- Hawley, Amos H (1978). Cumulative change in theory and in history, American Sociological Review, 43, 6.
- 20- <http://farsiiran.narod.ru/analitics/irmassmedia/irmodelmodern.htm>